



آن زمان گمان می بردم که سروش کاری بی سابقه کرده است و ابتکار و قدرت بیان او و تسلط خیره کننده اش را در ترجمه تحسین می کردم. امروز هم از شگفتی نخستین من درباره ترجمه های سروش و احساس ستایشی که نسبت به او دارم چیزی کاسته نشده، اما علاقه به کار او سبب شد که در متون کهن هر جا به ترجمه شعری برخوردم، با دقت در ساز و کار آن تامل کنم و به مثابه موضوعی تحقیق نشده به گردآوری مواد خام و موارد و نمونه های ترجمه ها پردازم. اکنون می توانم بگویم که ترجمه شعر در ادب کلاسیک فارسی مستقلاً به عنوان یک موضوع تحقیق گسترده قابل بررسی است و در همه دوره های ادبی ایران می توان به آثاری برخورد که به طور جزئی یا کلی در حیطه ترجمه شعر وارد شده اند و زمینه هایی را برای بررسی روند تاریخی ترجمه شعر در ایران و انواع آن و الگوهایش به دست می دهند. به عبارت دیگر، ترجمه شعر به هیچ وجه یک امر موردی و گهگاهی و نادر نبوده است، بلکه به عنوان فعالیتی ادبی در همه دورانهای ادبیات کلاسیک ایران استمرار داشته است.

بررسی تطبیقی درباره تفسیر ابوالفتوح رازی، ترجمه سیرت رسول الله، قاضی ابرقومی و ترجمه مقامات حریری.

اولین بار که توجه من به ترجمه شعر کلاسیک جلب شد زمانی بود که در اثنای مطالعه از صبا تا نیما به ترجمه های سروش اصفهانی از اشعار عربی الف لیله و لیله برخوردم (نک: ۹۲-۹۳/۱) و آنها را چه نغز و استادانه یافتم؛ بویژه ترجمه غزلی از ابونواس را با مطلع:

طال لیلی بالعوادی و سهر

فانضنی جسمی و اکثرت الفکر

که سروش آن را با مهارت تمام در همان وزن و قافیت

ترجمه کرده بود:

دوش از شب رفته پاسی بیشتر

برد اندیشه برون خوابم زسر

گرد خانه گشتمی شوریده حال

بر در هر حجره ای کردم گذر

این را ترجمه گفت چنانکه الفاظ تقدیم و تاخیر نکرد. « (۶۸/۲). پیداست که سخن ابوالفتوح از یک اصل زیباشناختی نزد وی حکایت می‌کند، یعنی همان اصلی که سرورش نیز به آن پای بند است: ترجمه شعر باید شعر باشد. گویی وقتی فیتز جرالد هم به ترجمه رباعیات خیام می‌پرداخت به همین اصل عمل می‌کرد. اما میان کار او و کار قدمای ما تفاوتی هست که در سخن ابوالفتوح مندرج است: ترجمه‌ای چنان که الفاظ تقدیم و تاخیر نیابد. این شرط اصل پیشین است و تنگ جای فراهم کردن برای آزمودن طبع مدعیان. نمونه‌های دیگر ترجمه شعر که ابوالفتوح ذکر می‌کند نیز اصل مذکور را تأیید می‌کند. شاید ابوالفتوح اعتقادی به ترجمه‌های منثور ندارد و تنها ترجمه شعر به شعر را به رسمیت می‌شناسد و هنرمندانه می‌شمارد. به نمونه دیگری توجه کنید.

ولما علمت بما قد جنيتُ
واشفقت من سخط العالم
نقشت شفيعى علم خاتمى
اماماً تصدق بالخاتم

و ترجمه آن به شعر از شاعری که ابوالفتوح به نامش اشاره

نکرده است (نک: ۱۷۶/۲)

چون جرم خویش دیدم ترسیدم از خدا
راندم بسی ز دیده به رخسار بر دموع
نام شفیع خود به نگین برنوشتم آنک
انگشتی خویش ببخشید در رکوع

می‌بینیم که ترجمه این شاعر با اندک کاستی و افزونی در تعابیر و واژگان همراه است، ولی روی هم رفته می‌تواند ترجمه‌ای دقیق تلقی شود؛ بدون آنکه این دقت، ترجمه فارسی آن را از ظرافت شعری دور کرده باشد. این در حقیقت اصل اصیل همه ترجمه هاست و منحصر به ترجمه شعر هم نیست. هر ترجمه پسندیده‌ای با دو خصلت ممتاز می‌شود: دقت یا امانتداری و ظرافت یا روانی. به نمونه دیگری که همانند نمونه بالاست اشاره می‌کنیم. شعری است درباره ریاکاران و دو چهرگان (نک: ۱۴۶/۲):

من كان كالطرس ذا جهين من سَفَه
و ذالسانين فيما قال من كلم
فسوَدن وجهه كالطرس محتسباً
واضرب علاوته بالسيف كالقلم

ترجمه شعر در قرن بیستم موضوع تأملات زبان‌شناسانه بسیاری قرار گرفته است و حتی میزان ترجمه پذیری یک شعر راهی بر سنجش نوع و سنخ آن و طراز و طبقه آن باز کرده است؛ چنان که همواره در زمینه امکان ترجمه شعر نیز تردیدهای جدی ابراز شده است. اما در میان قدما گویا چنین تردیدهایی وجود نداشته و ایشان همواره بنا به نیازهای علمی و آموزشی، هر جا که لازم بوده، به ترجمه شعر پرداخته‌اند. اینکه چرا آنان تردیدهای امروزی زبان‌شناسان و ناقدان نو را نداشته‌اند از جنبه‌های مختلفی می‌تواند بررسی شود. بدون آنکه بخواهیم به بحث مفصل پردازیم می‌توانیم به یکی-دو نکته مقدماتی اشاره کنیم: اینکه زبان ادبیات قابل ترجمه برای قدما معمولاً عربی بوده است و اینکه دنیای ادب کلاسیک عربی و فارسی چه از نظر فرم، چه از نظر لحن و دید و بیان و مضامین و مفاهیم مقارنت بسیار دارند و این طبعاً در کار ترجمه مشکلات را به حداقل کاهش می‌داده است. آمیختگیهای زبانی-واژگانی دو زبان هم گاهی دستگیر بوده، گرچه برخی مترجمان ترجیح می‌داده‌اند از حوزه زبانی مبدأ هر چه کمتر استفاده کنند و ترجمه‌ای هر چه فارسی‌تر به دست دهند.

در جستار پیش رو، نمی‌خواهیم به تئوری ترجمه نزد قدمای خود پردازیم، بلکه بیشتر به معرفی الگوهایی از کار آنها در ترجمه شعر نظر داریم. ترجمه چند بیت در تفسیر ابوالفتوح رازی، شیوه ترجمه شعر در گردانیده فارسی سیره ابن هشام، و شیوه مترجم ناشناخته مقامات حریری در ترجمه اشعار آن دستمایه این بررسی است. این متون طوری انتخاب شده‌اند که می‌توان روی هم رفته آنها را محصول دوره واحد دانست؛ یعنی حوزه زبانی ادبی سده ششم هجری. هر چند از نظر شیوه کار تفاوتی میان آنها وجود دارد که در این گفتار به آنها خواهیم پرداخت. از سرورش مثالی در ترجمه شعر به شعر آوردیم. اینک ترجمه بیت عربی را که عنصری به یک بیت فارسی برگردانده می‌آوریم. آن بیت عربی این است:

و بعض الحلم عند الجهل للذلة اذعان
و فى الشر نجاته حين لاينجيك احسان

و ترجمه آن در همان وزن چنین:

و بهری بردباری نزد نادانی بود خواری
واندر بد بود رستن چو نرھاند نکوکاری

ابوالفتوح رازی درباره این بیت فارسی می‌گوید: «عنصری

که چنین ترجمه شده است:

هر که چون کاغذ و قلم باشد
دو زبان و دو روی گاه سخن
همچو کاغذ سیاه کن رویش
چون قلم گردنش به تیغ بزن
و به عنوان آخرین نمونه:

مثالک بالصین لما راوه
ارباب حذق بنقش الصنم
غدوا عاکفین علی وضعه
فعضوا البنان و رضوا القلم

«این بیتها بعضی اهل عصر نقل کرده است از این دو بیت

پارسی، که شاعر می گوید»:

از روی تو نسختی به چین بردستند
آنجا که دو صد بتگر چابک دستند.
در پیش مثال روی تو بنشستند

انگشت گزیدند و قلم بشکستند» (۴۳۹/۲)

اگر مفهوم سخن ابوالفتح این باشد که این دو بیت پارسی

را یکی از معاصران به شعر عربی مذکور نقل کرده، نمونه ای از ترجمه شعر پارسی به شعر عربی در دست داریم که از همان خصوصیتی برخوردار است که برای نمونه های ترجمه شعر عربی به پارسی برشمرديم. و این نکته ای در خور توجه است.

و اما در ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، قاضی ابرقوه، از سیرت رسول الله مشهور به سیره النبی و نگاشته ابن هشام نیز مواردی از ترجمه شعر وجود دارد که حد میانه ترجمه شعر در تفسیر الفتوح است، که یاد کردیم، و ترجمه شعر در ترجمه مقامات حریری، که از این پس به آن خواهیم پرداخت. جز آنکه میان سیرت و تفسیر از لحاظی دیگر نیز مناسبت هست و آن اصول تن زدن است از ترجمه شعر یعنی در دو متن اخیر مؤلفان خود را متعهد نکرده اند که هر چه شعر در متن هست یا می آورند پارسی کنند. در واقع، ترجمه شعر در هر دو، و در تفسیر بیشتر، جنبه دلخواهانه و موضعی دارد. حال آنکه در ترجمه مقامات، مترجم صمیمانه به ترجمه همه اشعار متن همت گمارده است. به هر تقدیر، خصلت میانگویی ترجمه سیره ابن هشام از آنجا ناشی می شود که در حالی که در آن هیچ ترجمه شعر به شعری نمی توان یافت، اما در ترجمه منشور اشعار جانب دقت و روانی را نگاه داشته گرچه اصولاً به

سوی تشریح گراییده است. ولی در ترجمه مقامات، مترجم به نحوی آشکار به سوی ترجمه ای واژه به واژه، که چه بسا با ابهام نحوی در می آمیزد، حرکت کرده است (نیز نک: جدول پایانی مقاله).

ترجمه شعر در سیرت رسول الله را ترجمه ای تشریحی خواندیم. نمونه زیر بخوبی گویای این خصلت است:

الامن یشتري سهرأ بنوم
سعید من یبیت قریر عین
فاما حمیر غدرت و خانت
فمعدره الاله لذی رعین

معنی بیت آنست که: هر آن کسی که بی خوابی بخواب خوش خرد، یعنی کاری کند که بعد از آن خوش نتواند خفتن، وی از جمله عاقلان و نیک بختان نباشد، بلکه عاقل و نیک بخت آن باشد که کاری کند که چشم وی از آن روشن باشد و در وی از آن شاد شود و مصراع دوم گفت: «...» (نک: ۵۰/۱).

در نمونه بعدی می بینیم که قاضی در ترجمه افعال به لحاظ شخص و زمان و ضمایز خود را مقید نساخته و به انتقال معنی توجه داشته:

حمدتُ الله اذا ابصرتُ طیراً
و خفتُ حجارة تلقی علینا

«گفت: حمد و ستایش خدای را که بلا بر سر دشمنان خود فرو بارانید و مرغانی چند بفرستاد از دریا تا سنگها بر سر ایشان فرو بارانید و ایشان را هلاک کردند» (۸۰/۱). در نمونه ای دیگر علاوه بر تغییر بیان غیابی به خطابی، لحن سؤالی بیت به خبری تغییر یافته:

افی السلم اعیار جفاء و غلظه
و فی الحرب اشباه النساء العوراک

«و معنی بیت آنست که: شما در صلح همچون عیارانید از جفا و درشتی که با مردم می کنید، و در جنگ همچون زنان حائض اید که دست بخون هیچ کس نیالایید. (۵۹۷/۲). این نحوه ترجمه ظاهراً ناشی از آن است که قاضی اصولاً به پیگیری وقایع و قصص توجه دارد و اشعاری که ترجمه می کند در جهت کمک کردن به فهم بهتری از واقعه است. به بیان دیگر، او این اشعار را در ساخت قصه وارد می کند و بنا به موقعیت شخص قصه به چنان ترجمه ای از آنها می پردازد که دنباله لحن و خطابی باشد که با ذکر شعر قطع شده است. در نمونه اخیر

جملات پیش از بیت چنین است:

هند دختر عتبه بن ربیعہ ... گفت: ... عجیبست که شما را شرم نمی باشد که همه بر و ریش برگرفتید و از بهر زنی از مکه بدر آمدید، و آن وقت در ذم و تعییر ایشان این مصراع بگفت: ...

این جملات همه خطابی است و با ضمیر جمع شما و متناسب با آن فعل دوم شخص جمع همراه است: این همان بافتی است که در جمله های ترجمه شعر پیش نیز در واقع ادامه یافته است: شما عیارانید/ درشتی می کنید/ دست نیالایید. در اولین نمونه ای که ذکر شده (۵۰/۱) ترجمه بیت دوم چنین است:

و مصراع دوم گفت: قوم حمیر در این کار بجای عمرو غدر و خیانت کردند تا ترا بدان داشتند که برادر خود را بکشی و از جمله ایشان من که دورعین ام معذورم، زیرا که من بدان راضی نیستم و آنچه شرط نصیحت و شفقت بود بجای آوردم و با تو بگفتم

که در آن بروشنی در آمیختگی قصه با ترجمه بیت دیده می شود. در این مورد هم هرگاه به جملات پیش از بیت توجه کنیم خواهیم دید که خطاب به دوم شخص مفرد دارد:

گفت: ای عمرو این حجتی است از من بر تو، نگاه دار تا روزی که مرا به کار باید. عمرو ندانست که این چیست و در زیر قبای خود پنهان کرد، و این دو مصراع در آن کاغذ نوشته بود وصف الحال: ...

در عین حال، قاضی هر جا اقتضای مطلب حفظ خطاب و لحن شعر بوده. از آن تجاوز نکرده است:

ایا عزّ شدی شده لاشوی لها
علی خالد القناع و شمري
یا عزّ ان لم تقتلی المرء خالداً
فبئسوی بیائم عاجل او تضرری

«ای عزّی که معبود مایی و ما ترا می پرستیم. می دانی که خالد و لشکر اسلامی روی بر در تو نهاده اند تا تو را خراب کنند و مرا طاقت مقاومت با ایشان نیست که بر سر تو بازایستیم و با ایشان جنگ کنیم. اکنون شمشر خود بیاوردم و بر در تو آویختم تا چون خالد درآید، به حمله سخت به وی بری و او را از خود بازداری که اگر تو او را به قتل نیآوری و بگذاری تا تو را خراب کند. جرم از تو بوده باشد که دفع دشمنان نکرده باشی، و چون

تو را خراب کرده باشند. ما نیز از پرستیدن تو بیزار شویم و برویم و دین ترسایان اختیار کنیم.» (۹۱۱/۲).

با این همه در همین نمونه که از لطف و ظرافت بسیار، در اصل و ترجمه، و حتی طنز برخوردار است، شیوه تشریحی-تفسیری ترجمه قاضی از شعر قابل ملاحظه است. در واقع، نمونه هایی مانند ترجمه زیر که کوتاهترین توضیحات را با خود دارد و به یک ترجمه بالنسبه دقیق نزدیک می شود، چندان زیاد نیستند:

لا یستوی من یعمر المساجدا
یداب فیہ قائما و قاعدا
و من یری عن الغبار حائدا

«معنی آن است که: برابر نباشد ثواب و درجه کسی که در مسجد کار کند و رنج بر خود گیرد و خسته شود با کسی که به نزدیک نیاید و هیچ کار دران نکند، از بهر آنکه تا غباری برو نشیند.» (۴۷۶/۱).

شاید تنها نمونه ای که بتوان گفت قاضی فقط به ترجمه بیت پرداخته، نمونه زیر باشد. (نک: ۵۱۷/۱):

کل امریء مصبح فی اهلہ
و الموت ادنی من شرک نعلہ

«معنی آن می دهد: حال کسی چون باشد که برخیزد بامدادی و مرگ به وی نزدیکتر باشد از دوال نعل وی.»

جالب آن است که قاضی حتی عبارت «فی اهلہ» را در ترجمه انداخته و این کوتاهترین ترجمه اوست و در قاعده ترجمه شعرهای او استثنا محسوب می شود. تشریحی بودن ترجمه شعر قاضی از یک نظر دیگر نیز قابل بررسی است: اینکه شعر محل ایجاز است و ترجمه صرف معانی آن را معطل می گذارد. این موضوع را در بحث از ترجمه مقامات حریری نشان خواهیم داد.

متن پارسی شده مقامات به لحاظ بررسی تاریخ ترجمه شعر در ایران از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. در این متن هیچ کلمه ای ترجمه نشده، رها نشده است و در واقع از شمار معدود متونی است که اشعار در آن به طور کامل ترجمه شده و به لحاظ کمی حجم قابل توجهی را در اختیار قرار می دهد: بر اساس یک شمارش اجمالی، گردانیده مقامات ترجمه بیش از ۱۲۰۰ بیت شعر را دربر می گیرد. از نظر دقت نیز می توان گفت یکی از دقیقترین متون ترجمه ای فارسی است و

متن درسی برای فراگیری واژه‌های عربی می‌آموزخته‌اند (ص نوزده-بیست).

شوقی صنیف می‌پندارد که غرض از تألیف مقامات «آموزش زبان و لغت بوده است نه ساختن داستانی و پرداختن قصه‌ای» (همانجا). به نظر می‌رسد خلاصه کردن مقامه‌ها در لغت و در واقع تقلیل آنها به این سطح چندان پذیرفتنی نباشد. وگرنه باید این را هم بپذیریم که اصولاً «ادب مصنوع» - که مقامه‌ها به آن حوزه تعلق دارند - برای آموزش زبان و لغت ابداع شده است! هنوز ما می‌توانیم سالیانی را به یاد بیاوریم که در آن متون ادبی مصنوع، مثل کلیله و دمنه، برای لغت‌آموزی و درس املا به کار می‌رفت. اما آیا می‌توان بر این اساس گفت که مثلاً همه حیثیت‌های ادبی کلیله و دمنه در لغت خلاصه می‌شود؟ در عین حال، نمی‌توان انکار کرد که مقامه‌ها به دلیل قدرت‌نمایی مؤلفان آنها در گردآوردن لغات شاذ و غریب متون مناسبی برای آموزش لغت هستند. بنابراین، می‌توان تصور کرد که مترجمان مقامات حریری اصولاً متن را برای تدریس به فارسی زبانان آماده‌سازی می‌کرده‌اند. از این رو، ترجمه آنها را باید «ترجمه آموزشی» یا «ترجمه معلمانه» دانست. این هم که ترجمه آنها از هر آرایه و پیرایه‌ای تهی است و صرفاً گزارش خشک متن اصلی است ناشی از همین خصلت آموزشی بوده است، وگرنه آنها نیز چون نصرالله منشی و وراوینی احتمالاً می‌توانستند ترجمه خود را به انواع صنایع و بدایع و تصرفات بیارایند و آن را حقیقتاً به یک «متن فارسی» تبدیل کنند. بنابراین، ترجمه‌های مقامات را نمی‌توان یک «متن ادبی» که از زیباشناسی خاص چنین متونی برخوردار است تلقی کرد. در حالی که مقامات در متن اصلی بیگمان متنی ادبی است. ترجمه‌های مقامات «برای تاریخ زبان فارسی ارزش فراوان دارد» (رواقی، ص بیست و یک) یعنی: برای تطور لغات. ولی برای دریافت زیباییهای ادبی شاهکار حریری شاید نیاز باشد که مقامات را یکبار دیگر به زبان فارسی ترجمه کرد.

ترجمه مقامات زیاد مقید به متن است و در عین حال از نظر آموزشی نیز ترجمه را آسیب‌پذیر ساخته است. به تعقید و ابهامی که در ترجمه شعر زیاد دیده می‌شود توجه کنید:

گفتیم محبوبه را و کشش کرده بود در میان ما لحظه‌ها با
سحر او چند ازین و هیچ خواهد مرکشته محبت را هیچ
قصاص (ص ۱۵)

حتی در حد وسواس قرار دارد. از لحاظ روش، کار مترجم مقامات را می‌توان به کار مترجمان قرآن کریم مانند کرد. اما اگر انگیزه مترجمان قرآن در دقت وسواس آمیز خود آشکار باشد، مترجم مقامات حریری را چه انگیزه‌ای بر این دقتها تحریض می‌کرده است؟ مترجم مقامات به هیچ وجه یک مترجم ضعیف نیست و شاید اصولاً در ادب کلاسیک گفتگو از مترجم ضعیف بی‌مورد باشد؛ چرا که گرفتاری ضعف در ترجمه ویژه دوران ماست که چاپ و نشر و خوانندگان وسعتی یافته و تربیت مترجمان از عهده ضابطه و سابقه سنت خارج گشته است. اما در دوران کلاسیک تنها دبیران برجسته و استادان و معلمان دانا و آشنا به زبان و ادب عربی در حد نویسندگی، دست به ترجمه از عربی می‌بازیده‌اند. اینکه دفع دخل مقدر نسبت به ضعف ترجمه مقامات می‌کنیم از آن است که داستان ترجمه تحت‌اللفظی در دوران ما بسیار بر سر زبانهاست و نشانه ضعف مترجم دانسته می‌شود. اگر این موضوع برای مترجم معاصر صحیح باشد، که هست و تفصیل آن مجال دیگری می‌خواهد، درباره ترجمه‌های کلاسیک اصلاً معیاری درجه اول نیست به هر تقدیر، توجهی به بختیاری مقامات و فراگیر شدن آن در حوزه‌های درسی می‌تواند راه پاسخی نشان دهد:

قبول عام یافتن مقامات حریری از گاه تألیف و رواج آن در حوزه‌های ادبی به عنوان متن درسی سبب شد که گذشته از نوشتن شرحها و حاشیه‌ها بر این متن برخی از ایرانیان ... به ترجمه آن به فارسی دری و نیز به گویش طبری پردازند (مقدمه رواقی بر مقامات، ص نوزده).

بنابراین، مقامات حریری را باید یک متن درسی یا کتاب درسی محسوب داشت. در گزارش چنین متنی طبعاً اولین هدف تدریس ادبیات و خاصه لغت عرب است. بویژه آنکه از نظر مؤلف مقامات یعنی حریری نیز تدوین چنین اثری خود اساساً نوعی نمایش دایره‌واژگان نویسنده بوده است. در ترجمه متنی که خود به لغت اعتنا دارد عجیب نخواهد بود که مترجم نیز به ترجمه واژه به واژه رو کند. به همین دلیل است که این شیوه نه تنها در این ترجمه مقامات بلکه در همه ترجمه‌های آن به فارسی رعایت شده است: «این نسخه‌ها همگی برگردانهای زیرنویس و کلمه به کلمه است» (همانجا).

رواقی ادامه می‌دهد:

علت این امر آن است که مقامات را بیشتر به عنوان یک

در نمونه ای دیگر:

زیارت مکن آن را که دوست می داری در هر ماهی جز
روزی و میفزای او را بر آن

که جلوه شدن ماه نو در هر ماهی روزی باشد
پس ننگرد چشمها بدو (ص ۱۱۲)
که ترجمه این دو بیت است:

لا تزرن من تحب فی کل شهر
غیر یوم و لاتزده علیه
فاجتلاء الهلال فی الشهر یوم
ثم لاتنظر العیون الیه (عربی، ۱۲۸)

ترجمه واژه به واژه معنی را بدرستی نرسانده است؛
حداقل در دو موضع: لاتزده علیه/ ثم لاتنظر الیعون الیه. در
فارسی شده متن مرجع ضمیر در «میفزای او را بر آن» اندکی
مبهم است و دریافت معنی شعر دچار اختلال می شود. ابهام
بیشتر در آخرین مصرع دیده می شود: «پس ننگرد» در ترجمه «ثم
لاتنظر» دقیق نیست، بلکه باید گفته می شد: «پس از آن دیگر
ننگرد». اصرار در بازگو کردن معنای لغت به جای مفهوم آن در
مواردی کاملاً غیر عادی و غیرفارسی است:

به زندگانی تو که نیست آدمی مگر پسر روز او
بر آنچه روشن شود روز او و نه پسر دی او (ص ۱۷۶)
چنانکه خواننده می تواند حدس بزند. مترجم پسر روز و
پسر دی را در ترجمه «ابن یوم» و «ابن امس» آورده است:

لعمرك ما الانسان الا ابن یومه
علی ما تجلی یومه لا ابن امسه

ترجمه «لعمرك» نیز دقیق نیست و «به جان تو سوگند» به
جای آن پذیرفتنی تر است. در ترجمه بیت دوم شعر نیز خلل
معنایی یا رسانایی دیده می شود:

و نیست فخر به استخوان پوسیده و بدرستی که
فخر آنکس که بجوید فخر به تن اوست

مصرع دوم ترجمه «فخار الذی ینغی الفخار بنفسه» است
که مفهوم آن به فارسی چنین است: آنکه خواهان فخر است باید
در خویشتن فخر بجوید (نه در استخوان پدران). در این مورد،
بویژه بیگانگی از نحو فارسی و کمی تسامح در به کار بردن
«تن» به جای «خویشتن» فهم معنای ساده بیت را دچار کندی
ساخته و به هر حال از شرط فصاحت و شیوایی و روانی دور
است.

به طور کلی، باید گفت که مترجم مقامات برای ترجمه
شعر حساب خاصی باز نکرده و اشعار مقامات را به همان
ترتیبی ترجمه می کند که متن نثر آن را. این موضوع در عین حال
توضیح دهنده این هم هست که چرا ابهامهای معنایی یا کند شدن
روند انتقال معنا به خواننده در ترجمه های او از اشعار بیشتر دیده
می شود، زیرا اگر ترجمه کلمه به کلمه در نثر راهی به جایی
ببرد، در شعر به دلیل ظرافتها و پیچیدگیهای زبانی و اشارات و
استعارات و کنایات مندرج در آن ترجمه زیرنویس بیشتر اسباب
رهزنی خواهد بود. در واقع، از آنجا که شعر به لحاظ معنایی
فشرده تر از نثر است سیاست ترجمه آن نمی تواند از سیاست
ترجمه نثر تبعیت کند. به این دلیل است که قاضی ابرقوهی در
ترجمه شعر معمولاً دست به تفسیر و تشریح می یازد تا اشارات
آن را باز کند. در واقع، برای ترجمه مطلوب شعر راهی جز این
نیست که یا آن را به شعر برگردانیم که برگردان زبان فشرده به زبان
فشرده است یا به ترجمه ای تشریحی دست بزنیم که برگردان
مفاهیم فشرده زبان در زبانی مبسوط-یا منشور- است.
ترجمه های منشور و در عین حال مقید که نه افزودن بر اصل را
می پسندند و نه به جوهر شعری دست می یابند، همواره با خطر
ابهام معنایی روبرویند که ملازم تنزل معنایی و زیباشناختی
است. چنین ترجمه هایی در دوران معاصر نیز به فراوانی به زبان
فارسی منتشر شده است و در میان آنها حتی آثار برجسته ای را
می توان نشان داد که گرفتار چنین ترجمه هایی خامدستانه و غیر
هنری شده اند (برای نمونه نک: ترجمه شهباز از شعر بلند الیوت
به نام The waste land که با نام منظومه سرزمین بیحاصل
منتشر شده است و یا ترجمه اسلامی ندوشن از دواثر بودلر به
نامهای Les le spleen de paris و Les Flewrs du mal تحت
عنوان گلهای بدی و ملال پاریس).

البته گرایش به تشریح و توضیح گاهی در کار مترجم
مقامات دیده می شود ولی گرایشی بارز و چیره نیست:

ببارانید معشوقه مرواریدها از نرگس- ای چشم-

و آب داد گلی را- ای رخسار را- و فرو برد بر سنجیلان زاله
(ص ۱۵)

از نمونه بالا می توان حدس زد که مخاطبان این
ترجمه- در زمان مترجم- در سطحی بوده اند که لازم بوده برای
آنها معنی «از نرگس مروارید بارانیدن» یا مستعارله «گل» را
توضیح داد. سطح بعضی توضیحات اندکی بالاتر است:

بودند چو انتجاع- گیاه- سایلان خلل کردی
در سال سرخ سپید- ای سال قحط- مرغزاری نیکو
ساخت (ص ۹۳)

و یا:

سخن گفتم با ایشان بیافتم محبان و ایل را
نزد ایشان چو باقل گنگ

که افزودن صفت «گنگ» بر باقل برای توضیح و معرفی
باقل است و در متن اصلی نیست. گاهی مترجم انگار به
نارسایی ترجمه تحت اللفظ خود آگاه می شود و برای رفع آن
توضیحی می افزاید:

افتادن جای سر من- ای مولد من- ... (ص ۲۱۳)

چنین توضیحاتی در ترجمه متن نثر مقامات هم دیده
می شود:

گفتم: چگونه جمع کنم میان غل و قل- ای با درویشی و
اندکی عیال چه کنم-؟ (ص ۲۰۱)

و یا:

دختر خُنب- ای خمر- ... (ص ۲۰۴)

دور بودن ترجمه شعرهای مقامات از عالم شعر و نزدیکی
آن به یک متن درسی را از همان توضیحاتی که در میان شعر
می افتد می توان دانست. مترجم حتی گاه به دو معنای یک واژه
هم در میانه ترجمه خود از شعر اشاره می کند:

لاجرم برجستم در میان ایشان چو برجستن گرگ

خو کرده بر بره- و اسب کره را نیز گویند- (ص ۲۰۶-۲۰۷)
چنین توضیحاتی متن ترجمه را کاملاً به متن اصلی
وابسته می کند به طوری که نمی توان ترجمه را به استقلال و
جدا از متن اصلی خواند؛ در نمونه زیر این موضوع کاملاً آشکار
است:

و بامداد کردند چو بدروشید بام در جای دوشیدن

- اینجا مراد نه شهر است، دوشیدنست- ... (ص ۳۲۰)

که اگر کسی نداند در متن اصلی نام «حلب» آمده توضیح
مترجم را در نخواهد یافت:

فاصبحوا حين لاح الصبح في حلب (عربی، ۳۶۲)

در میان همه ترجمه شعرهای مقامات، ترجمه قصیده
بائیه ای که در مقامه چهل و چهارم (المقامة الشثویه) آمده- و
مثال بالا از آن انتخاب شده بود- استثنا است. (نک: فارسی،
۳۱۸-۳۲۶). زیرا مترجم از شیوه خود به نحوی آشکار عدول

کرده و معانی و اشارات قصیده را- البته بعد از ترجمه هر بیت که
به طور معمول واژه به واژه صورت گرفته- بسط داده و تفسیر
کرده است. در این قصیده ۴۹ بیتی کمتر بیتی است که مترجم به
شرح آن نپرداخته باشد. دلیل این امر را باید در پیچیدگی و
معمّاگونه بودن قصیده و استفاده فراوان شاعر از ایهام دانست.
یعنی امری که معانی قصیده را بیش از آن فشرده و پیچیده کرده
است که بتوان به ترجمه ای زیرنویس از آن بسنده کرد. به
نمونه ای از کار مترجم توجه کنید:

و دیدم نیز زنانی پس از آنکه شبگیر کردند از مهتر حلب

بامداد بر زدند بر کاظمه بی رنجی.

- مراد به کاظمه زنیست که فرو خورد خشم خود را نه آنجا
که آنرا کاظمه گویند-.

و نیز دیدم شبگیر کنندگان را که برفتند به شب از زمین
کاظمه.

- اینجا موضع است- (ص ۳۲۰)

و یا:

و دیدم نیز روته ای که قیمت کردند آنرا به مالی با خطر

و خداونده آن به مال خویش نبود.

- مراد به روته نه سرگین است بلکه مقدمه بینی است و در
آن قصه ایست- (ص ۳۲۳)

مترجم در ترجمه متن نثر کتاب هم در یک مقامه به همین
شیوه درآمد است و آن مقامه سی و دوم (المقامة الطیبیه) است
که در آن صد مسأله فقهی به شکل لغز و معمّا طرح شده و
ترجمه آن بدون شرح فهمنا نبوده است. (نک: فارسی،
۲۲۲-۲۳۲). این دو نمونه ترجمه نثر و شعر، گرایش مترجم را
به پرهیز از آمیختن متن و شرح با یکدیگر نشان می دهد. یعنی او
زمانی هم که می خواهد به شرح واژه یا عبارتی بپردازد آن را با
ترجمه در نمی آمیزد و دریافتی واحد ارائه نمی کند. این خصلت
مؤیدی دیگر بر آموزشی بودن متن است که در همه حال متعهد
ترجمه واژه های متن اصلی است و برای آن حفظ اصالت
آموزشی ترجمه بر به وجود آوردن یک متن ادبی فارسی و
یکدست و زیبا مرجع است.

مترجم مقامات حریری انصافاً تا جایی که در توان داشته
ترجمه ای «فارسی» به دست داده و در برابر متن عربی غالباً
واژگان سره پارسی به کار برده است:
ای خوشا دمیدن نسیم نمگن آن

(ص ۳۴۷-۳۷۵)

با آنکه مترجم مقامات به موزون کردن ترجمه خود توجه نداشته است، اما چنانکه در نمونه های ذکر شده تا اینجا می توان دید نوعی قافیه بندی یا ردیف ناقص در کار او دیده می شود. به نمونه ای از این زاویه توجه کنید:

فرو نشان به حلم تو آنرا که برافروزد خداوند نادانی
از آتش گرم تو و درگذر اگر جنایت کند جنایت کننده ای
که حلم فاضلتر چیز است که آراسته شود خردمند بدان
و فراگرفتن به عفو سزا تر چیز است که بچیند آنرا چیننده ای

(ص ۳۵۱)

و گاهی نیز برخی سطرها نسبتاً موزون می افتد:

* بگیر این را به سوی خود وصیتی

که چنین وصیت نکرد پیش من کسی (ص ۳۶۹)

* من در عالم نشانه ام

و اهل علم را قبله ام (ص ۲۳۳)

در یک جمع بندی مقایسه ای می توان جدول زیر را برای سه اثر بررسی شده در این جستار ترتیب داد. این جدول البته همه جنبه های موضوع را نمی پوشاند اما مقایسه چگونگی شاخصه هایی معین نیز در این سه اثر می تواند تا حدودی گویا باشد:

و دیدارگاه زیبای آن

و شکوفه های بالا های آن

چو باز شود بر آنها

هر که بیند آن را گوید شیرین ترین

باغ دنیا «سروج» است (ص ۲۱۴)

در عین حال ترجمه او را می توان آمیخته ای از واژگان

پارسی زیبا و چه بسا دشخوار و نا آشنا و واژگان متداول عربی

در زبان فارسی روزگار و ناحیت او دانست:

* محسب به وطنی

که در آن ستم کنند بر تو و به ذله دارند ترا (ص ۲۸۲)

* گویی او ندانست که من آن زنی ام که تلقین کردم آن شیخ

را رجزها

و منم که اگر خواهم بگذارم او را

خندستانی در میان ساکنان تبریز (ص ۲۸۹)

* بشنو وصف او و تعجب کن

پس کاژوار بنگرست چو کاژوار نگرستن دیو ستنبه

(ص ۳۰۱)

* و چندان که فرمان بردم هوا را به فریفتگی و گشی کردم ...

و چندان که فرو کشیدم لگام نیزکی را دوستی ...

کاشکی من بودمی پیش ازین

کاله حیض فراموش کرده و جنایت نکردمی آنچه کردم

| متن | نوع ترجمه | از نگر کیفی | از نگر کمی |
|--------|--------------|---|------------|
| تفسیر | ترجمه به شعر | با حفظ دقت و ظرافت (ترجمه هنری) | بسیار کم |
| سیرت | ترجمه به نثر | روان و تشریحی (ترجمه عامه فهم) | کم |
| مقامات | ترجمه به نثر | مقید به واژگان و گاه نحو زبان مبدأ (ترجمه آموزشی) | تمام موارد |

مراجع:

تفسیر ابوالفتح رازی. به کوشش ابوالحسن شعرانی. تهرانی، اسلامی، ۱۳۸۲ ق.

سیرت رسول الله. به کوشش اصغر مهدوی. تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱.

مقامات حریری. ترجمه فارسی. به کوشش علی رواقی. تهران،

۱۳۶۵.

مقامات حریری. متن عربی. به کوشش عیسی سبابا. تهران، ۱۳۶۴ (از روی چاپ دارصادر بیروت).